

در جستجوی جوی

از دستان

▼ درآمد

یکی از بهترین دوستانم یک عکاس سیاه و سفید حرفه‌ای است. چند وقت پیش وقتی برای خوردن ناهار با هم بیرون رفته بودیم، او نگرش خود به ایشیا و محیط اطراف و اینکه چطور پس از دیدن هر چیزی بلافاصله آن را به شکل یک تصویر سیاه و سفید در ذهنش مجسم می‌کند، برایم توصیف کرد. کاری که او می‌کند، این است که صحنه کلی را در نظر می‌گیرد، بهترین تصاویر ممکن را از آن صحنه در نظر می‌گیرد، و بعد به‌طور خودکار بهترین آنها را، که زیباترین عکس را می‌سازد، انتخاب می‌کند. یکی دیگر از دوستانم فقط با دیدن چند صحنه از یک مسابقه فوتبال می‌تواند تاکتیک‌های دو تیم را شرح دهد. دوستی دیگر قدرت اعجاب‌آوری در موسیقی دارد. او پس از شنیدن هر آهنگی می‌تواند گیتارش را بردارد و آن آهنگ را بنوازد. خانمی را می‌شناسم که یک باغبان فوق‌العاده است. او توانسته است از یک زمین بایر و بی‌آب و علف بهشتی بسازد اما من چی...؟

کارهایی که من می‌کنم، دیگران هم می‌توانند انجام دهند؛ پس یعنی من هیچ استعدادی ندارم؟

اصلاً استعداد یعنی چه؟ مثلاً وقتی می‌گویند فلانی استعدادش به هدر رفت، به چه معناست؟ همین سوالات مرا به نوشتن این مقاله ترغیب کرد.

کلیدواژه‌ها: استعداد، خودآگاهی، خودباوری

مقدمه

فرهنگ توصیفی کودکان استثنایی استعداد را ظرفیت یا توان بالقوه برای یادگیری یک موضوع خاص یا رشد یک مهارت ویژه تعریف می‌کند. پیازه می‌گوید: «آنچه دو فرد را که بهره هوشی مساوی دارند از یکدیگر متمایز می‌سازد، استعداد نامیده می‌شود». «پل کلین» نیز در کتاب راهنمای سنجش روانی، استعداد را چنین تعریف می‌کند: «استعداد معمولاً به مجموعه‌ای از توانایی‌هایی اطلاق می‌شود که در فرهنگ‌های خاص با ارزش به شمار می‌رود». همچنین می‌توانیم استعداد را میزان نسبی پیشرفت فرد در یک فعالیت برآورد کنیم. اگر افراد مختلف برای کسب مهارت در یک فعالیت در شرایط و موقعیت یکسانی فرار بگیرند، متوجه می‌شویم که آنها از لحاظ میزان کسب آن مهارت تفاوت‌هایی نشان می‌دهند. برخی افراد در یک زمینه یادگیری بهتر و کارایی بیشتری دارند و پیشرفت آنها در آن زمینه سریع‌تر است؛ در حالی که افراد دیگر در زمینه‌های دیگری ممکن است کارایی، مهارت و سرعت پیشرفت بیشتری از خود نشان دهند. در واقع، چنین تفاوتی به تفاوت آنها در استعدادهاشان مربوط می‌شود. استعداد، مفهومی گسترده دارد؛ تا آن حد که تمام یا بیشتر مباحث حوزه فیزیولوژی و روان‌شناسی را در بر می‌گیرد. ویژگی‌های جسمانی مانند سرعت واکنش، قد و وزن، چابکی در حرکات، قدرت عضلانی، حساسیت دیداری، قدرت تشخیص صداها و تجلیات روانی مانند تجسم فضایی، حافظه، سرعت ادراک و استدلال را می‌توان در زمره و حوزه گسترده استعداد به شمار آورد.

ت رفتہ

رضاشہلا

کارشناس ارشد روان‌شناسی

همان‌طور که از تعاریف برمی‌آید، استعداد از وجود یک مهارت خاص در فرد حکایت می‌کند؛ مهارتی که می‌تواند نقش مهمی در زندگی او داشته باشد. دوران کودکی دوران امید و آرزوست و مانند رویایی شیرین در برابر دیدگان پرفروغ انسان محسم می‌شود. در این دوران، می‌توانیم نقشه‌ی راه کودک را ترسیم کرده و با شناخت درست از گرایش‌ها و توانایی‌هایش، او را به سوی دستیابی به غایت ظرفیتش هدایت کنیم. در این مسیر، در ابتدا والدین و سپس مدرسه نقش مهمی ایفا می‌کنند. خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری در باب وظایف و تکالیف پدر و مادر نسبت به فرزندان چنین می‌نویسد: «اول آن بود که در طبیعت کودک نظر کنند و از احوال او به طریق فراست و کیاست اعتبار گیرند تا اهلیت و استعداد چه صنعت و علم در او مفسور است، او را به اکتساب آن نوع مشغول گردانند.» متأسفانه

چنین برنامه‌ای امروزه به ندرت در خانواده‌ها و مدارس دیده می‌شود. والدین در خانه و معلمان در مدارس، عادت دارند برای دانش‌آموزی ارزش فوق‌العاده قائل شوند که در درس‌های زبان، ریاضی یا علوم تجربی استعداد خوبی از خود نشان بدهد و اگر این دانش‌آموز در امتحان نهایی نمره خوبی از این درس‌ها بگیرد، او را جزو دانش‌آموزان فوق‌العاده و نابغه به حساب می‌آورند و به سایر استعدادهایش اهمیت نمی‌دهند. بر این اساس، فقط دانش‌آموزانی مورد توجه قرار می‌گیرند که در دروس یاد شده استعداد درخشانی دارند و بقیه دانش‌آموزان، به رغم مستعد بودن در دیگر رشته‌ها، از دایره توجه مربیان خارج می‌شوند. این نگاه کوتاه‌بینانه باعث عصبانیت بسیاری از دانش‌آموزان می‌شود؛ چون آنها نه در نظام تربیتی خانه و نه در نظام

والدین از فرزندانشان توقع دارند تا چشم بسته تابع دیدگاه آنها باشند و بدون در نظر گرفتن استعدادها و امکاناتی که دارند، در مسیری حرکت کنند که والدین برای آنها ترسیم می‌کنند؛ در حالی که آنها در درون خود به دنبال چیز دیگری هستند اما نمی‌توانند آن را بیان کنند

در هر سر شوری است؛ خوشبخت کسی است که ذوقش را دریابد یکی از رموز موفقیت انسان این است که رشته‌ای را تعقیب کند که مطابق ذوق و سلیقه و توانایی‌های روحی و فکری او باشد. دستگاه آفرینش همه را یکنواخت نیافریده و در همه افراد بشر توانایی انجام دادن همه کارها را به ودیعه نهاده است، بلکه برای گردش چرخ‌های اجتماع، افراد را با ذوق و استعدادهای مخصوص آفریده است تا هر یک رشته‌ای را دنبال کند که استعداد آن را دارد و کاری را انجام دهد که از عشق باطن و نیروی فطری او سرچشمه می‌گیرد. از پیش‌سویایان دینی ما هم دستور اکید رسیده است که خود را بشناسیم و به‌سان غواص در دریای وجود خود فرو رویم و با نورافکن‌های قوی وجود خود به شناسایی درون خویش بپردازیم تا راز آن بر ما آشکار گردد. تمایلات باطنی ما به‌سان مغناطیسی است که شبیه و هم‌سنخ خود را جذب می‌کند و در مخزنی به نام حافظه می‌انبارد و در مواقع لزوم از آنها بهره برمی‌دارد. اگر آنچه می‌آموزیم مطابق ذوق و تمایلات باطنی ما باشد، به آسانی وارد مخزن ذهنمان می‌شود و ثبات فکری و روحی ما را فراهم می‌کند ولی اگر کاری را تعقیب کنیم که شایستگی طبیعی آن را نداشته باشیم، در اندک زمانی موفقیت ما بسیار کاهش می‌یابد. به اعتقاد روان‌شناسان وقتی انسان خود و شایستگی خویش را شناخت و برنامه زندگی‌اش را براساس استعداد خود پذیرفت، چون عشق و کشش باطنی آن را دارد، در هدفش کامیاب می‌شود.

در زندگی نامه بزرگان جهان هم نمود تأثیر شناخت خود بر ساختن زندگی آینده را می‌توان یافت؛ مثلاً داروین در دوران کودکی کلکسیون جانوران داشت و این کشش طبیعی او را به مطالعه دربارهٔ اثبات یا تحول انواع وامی‌داشت یا گالیله در بچگی به ساختن ماشین‌آلات بچگانه علاقه‌مند بود اما پدر او بر خلاف میل فرزند، وی را وادار کرد که طب بخواند و گالیله در این راه ترقی نکرد، سپس به آموختن ریاضیات و فیزیک پرداخت و نبوغ خود را در نجوم نشان داد.

شاید یکی از مسائل مهم در زمینه استعداد این باشد که اغلب درک درستی از استعداد ندارند. بعضی‌ها فکر می‌کنند که استعداد پاسخی برای هر مسئله است. وقتی اشخاص به دستاوردهای بزرگ می‌رسند، دیگران معمولاً موفقیت آنها را به حساب استعدادشان می‌گذارند اما این طرز برخورد درستی با موفقیت نیست؛ زیرا اگر استعداد به تنهایی کافی باشد، چرا همان‌طور که من و شما می‌دانیم، این همه آدم با استعداد ناموفق داریم؟

بسیاری از افراد با استعداد که کارشان را با برتری نسبت به دیگران شروع می‌کنند، این برتری را از دست می‌دهند؛ زیرا در مقام افزودن بر این استعداد بر نمی‌آیند و به همان اندازه استعدادی که در شروع وجود دارد، بسنده می‌کنند. این افراد فرض را بر این می‌گذارند که استعدادشان آنها را در صف مقدم قرار می‌دهد اما متوجه این حقیقت نیستند که اگر تلاش نکنند، دیگران بر آنها پیشی می‌گیرند. از سوی دیگر، کسانی که استعداد خود را تقویت می‌کنند، در موقعیتی قرار می‌گیرند که به توانمندی‌های بالقوه خود نیز دست پیدا کنند و در سطح بالاتر از انتظار ظاهر شوند. در ادامه این مقاله نگاهی خواهیم داشت بر عواملی که باعث استفاده درست از استعداد و ماندگاری آن می‌شود.

خودآگاهی

اولین گام در بهره‌برداری از استعداد، داشتن آگاهی نسبت به خویشتن است. پاسخ شما به پرسش «من کیستم» و «چه هدفی دارم»، باور شما را در مورد خودتان بیان می‌کند. این باور پایه و اساس زندگی شما و عامل اصلی در تعیین سرنوشت شماست؛ زیرا انسان‌ها همان‌گونه که خود را باور دارند، می‌اندیشند و زندگی می‌کنند. یعنی، افکار و اندیشه‌های شما که کیفیت زندگی‌تان را خلق می‌کنند، حاصل باور شما در مورد خودتان هستند. باور ما دربارهٔ خودمان یعنی عزت‌نفس ما، و عزت‌نفس ما موجب اعتماد به نفس ماست یعنی پایه و اساس شخصیت ما. آگاهی از توانایی‌ها، ناتوانی‌ها، احساسات، تفکرات و شیوه اندیشیدن خود، تأثیر به‌سزایی در تمایل به شکوفا کردن استعدادهای ما و پیشبرد اهداف زندگی و پیشرفت آن دارد. بهتر آن است که قدر استعداد خود را بدانیم و برای به کارگیری هر استعدادی که داریم، تلاش کنیم. همه آدم‌ها توانایی‌ها و استعدادهایی طبیعی و خدادادی دارند اما بسیاری از ما اشتباه مشابهی را مرتکب می‌شویم و ارزش آنها را پایین می‌آوریم و فکر می‌کنیم که بقیه هم می‌توانند کاری را که ما می‌کنیم، به همان شکل انجام دهند. اگر به زندگی انسان‌های بزرگ نگاهی بیندازیم، به این نتیجه می‌رسیم که اگر به دنبال آرمان‌های خود باشیم و از کاری که انجام می‌دهیم لذت ببریم، از آنجا که این کار ناشی از نحوه تفکر درست ما نسبت به خود و توانایی‌های ماست، در این صورت درصد موفقیت ما بیشتر می‌شود. در جست‌وجوی زمان از دست رفته - اثر شگفت‌انگیز مارسل پروست - شرح شکوفایی استعدادی خدادادی است. مارسل، قهرمان داستان، از ایام کودکی ذوق و قریحهٔ نویسندگی را در وجودش احساس می‌کند و این امید را در دل می‌پروراند که روزی به نگارش رمانی شامل مفاهیم ژرف فلسفی توفیق یابد اما یأس و تردید، دلسردی و ناامیدی و نیز وسوسه‌های گوناگون جوانی او را از مسیر اصلی زندگی‌اش منحرف می‌کنند و تشویق و دلگرمی دوستان و آشنایان هنرمند و هنرپرورش، راه به جایی نمی‌برند. با این همه، آخرین بخش رمان بیانگر آن است که آرزوی دیرین مارسل به حقیقت می‌پیوندد. او سرانجام به این اطمینان دست می‌یابد که نگارش اثر میسر است و رخدادها و فراز و نشیب‌های زندگی‌اش می‌توانند دست‌مایهٔ اصلی رمان او شوند. استعدادهای الهی انسان در سایهٔ آگاهی او از آنها شکوفا می‌شوند.

باور خویشتن

بسیاری از افراد با استعداد که کارشان را با برتری نسبت به دیگران شروع می‌کنند، این برتری را از دست می‌دهند؛ زیرا در مقام افزودن بر این استعداد بر نمی‌آیند و به همان اندازه‌ای که در شروع وجود دارد، بسنده می‌کنند

باور خود، باور استعدادهای خویشتن

مختلف زندگی انسان انرژی دهد. کسی که اشتیاق دارد، در مقایسه با کسی که به رغم استعداد فراوان رفتار انفعالی از خود به نمایش می‌گذارد، به موفقیت‌های سطح بالاتری می‌رسد؛ زیرا افراد پر اشتیاق با دلگرمی و حرارت فراوان کار می‌کنند و همچنان به راه خود ادامه می‌دهند. دستیابی به موفقیت، وقتی اشتیاقی برای کاری ندارید، دشوار است؛ زیرا وقتی از کاری که می‌کنید خوششان نمی‌آید، این خوش نیامدن به راحتی خود را نشان می‌دهد. نکته مهم این است که همه می‌توانند دارای اشتیاق باشند اما همه لزوماً وقتی برای کشف آن صرف نمی‌کنند و این مایه تأسف است. اشتیاق باید برای شما را به خواسته‌هایتان تبدیل می‌کند. بدون اشتیاق بخشی از وجود ما می‌میرد و اگر مراقب نباشیم ممکن است حال و روز کسی را پیدا کنیم که بر سنگ گورش نوشته‌اند: «مرگ در ۲۰ سالگی، دفن در ۶۰ سالگی!»

بزرگ‌ترین مانع بر سر راه موفقیت اغلب مردم، باورهایی است که نسبت به خود دارند. وقتی اشخاص به این نتیجه می‌رسند که در چه زمینه‌ای از استعداد کافی برخوردارند، آنچه سد راه موفقیتشان می‌شود، نبود استعداد نیست؛ اشکال بر سر آن است که خود را باور ندارند. این محدودیتی است که خود آنها بر خودشان تحمیل می‌کنند. وقتی اشخاص خود را باور می‌کنند، قدرت‌های درونی‌شان را آزاد می‌سازند و از منابع پیرامونی خود استفاده می‌کنند، بلافاصله به سطح بالاتری می‌رسند. به عبارت دیگر، استعداد زمانی به اوج می‌رسد که خودباوری در کنار آن باشد. اینکه یاد بگیریم هدایت درونی داشته باشیم و در مقابل عوامل بیرونی مقاومت کنیم تا از مسیری که انتخاب کرده‌ایم خارج نشویم، نیازمند اعتقادی قوی و درونی است که ما را به سمت هدف هدایت می‌کند. باور کردن توانمندی‌های بالقوه، خود یک نکته است و دانستن و باور داشتن این نکته که می‌توانید به توانمندی‌های خود جامعه عمل بیوشانید، نکته‌های دیگر. بعضی‌ها نمی‌توانند به توانمندی‌های بالقوه خود پی ببرند و این مسئله مانع از آن می‌شود که اشخاص بتوانند به آنچه سزوارش هستند، دست پیدا کنند. ویلیام جیمز، روان‌شناس معروف، می‌گوید: «ناکامی انسان‌ها یک دلیل بیشتر ندارد و آن، باور نداشتن خویشتن است.»

کسانی که به خود باوری می‌رسند، مشاغل بهتری پیدا می‌کنند و در مقایسه با کسانی که به خودباوری نرسیده‌اند، کارهای بهتری انجام می‌دهند. نکته بسیار مهم این است که تأثیر باور داشتن خویشتن از دوران کودکی در انسان‌ها شکل می‌گیرد و این نیازمند آموزش و حمایت والدین است. باور داشتن خود به شما قدرت می‌بخشد و باورهای شما در هر کارتان تأثیر می‌گذارد. موفقیت چیزی بیشتر از کار سخت‌تر یا باهوش‌تر بودن است. موفقیت با باور مثبت سروکار دارد. موفقیت شخص با تغییر باورها شروع می‌شود؛ زیرا باورهای شما انتظارات شما را مشخص می‌کند و انتظارات شما اعمالتان را رقم می‌زند.

مداومت

مداومت موضوعی مرتبط با استعداد نیست. اشخاص هر استعدادی هم که داشته باشند، بی‌مداومت موفقیتی عایدشان نمی‌شود. برای انسان‌های موفق، خستگی و مایوس شدن نشانه دست کشیدن از کار نیست بلکه نشانه آن است که باید از ذخایر انرژی خود استفاده کنند، به شخصیت خود متکی باشند و به راه خویش ادامه دهند. استعداد بدون مداومت هرگز به جایی نمی‌رسد. فرصت‌های مناسب بدون مداومت از دست می‌روند. بسیاری از مردم در برخورد با ناملازمات تسلیم می‌شوند اما جمعی دیگر وقتی به مشکلات برمی‌خورند، قیام می‌کنند و با اراده‌ای محکم به راهشان ادامه می‌دهند. اگر عادت به تسلیم شدن داشته باشیم، خیلی زود میدان را خالی می‌کنیم و نه تنها به هدفی که داریم نمی‌رسیم بلکه حس بازنده بودن را در خود رشد می‌دهیم. مداومت به معنای موفق شدن است؛ زیرا این‌گونه ما مصمم می‌شویم کاری بکنیم، نه اینکه تقدیر ما را به انجام دادن آن کار وادار کند. کسانی که مداومت دارند، از بینش وسیع‌تری برخوردارند. آنها آنچه را می‌خواهند، در ذهن خود خلق می‌کنند و بعد برای دستیابی به آن می‌کوشند. به قول شاملو:

«این همه پیچ این همه گذر این همه چراغ این همه علامت و همچنان استواری به وفادار ماندن به راهم، خودم، هدفم و به تو.»

اشتیاق

اشتیاق باعث می‌شود افراد برای رسیدن به هدفشان هر کاری که لازم است انجام دهند و با تمام سختی‌ها به راهشان ادامه دهند و از این تلاش حس خوبی داشته باشند؟ مسلماً پاسخ این سؤال، استعداد نیست، اشتیاق است. اشتیاق مهم‌تر از برنامه داشتن است. اشتیاق تولید آتش و تأمین سوخت می‌کند و تا زمانی که اشتیاق وجود داشته باشد، شکست خوردن اصلاً موضوع مهمی نیست. اشتیاق می‌تواند به جنبه‌های

شجاعت

استعداد موهبتی خدادادی است. تا زمانی که مردم در دنیا زندگی می‌کنند، استعداد فراوانی وجود خواهد داشت و آنچه کمبودش حس می‌شود، اشخاصی است که بتوانند استعدادهای خود را کشف کنند و آن را به حداکثر برسانند

شجاعت

شجاعت فضیلتی است که بدون آن نمی‌توانیم کار ارزشمندی انجام دهیم. کسی که شجاعت دارد، اغلب می‌تواند بدون تأسف زندگی کند. فعال نبودن و باقی ماندن در حیطة امن و راحت ممکن است به معنای آرامش و راحتی باشد اما اگر بخواهیم از حیطة امن خود خارج شویم، به شجاعت نیاز داریم. موقعیت ما نیست که ما را می‌سازد؛ این ماییم که موقعیتمان را می‌سازیم. پس در هر لحظه باید آمادگی آن را داشته باشیم که آنچه را داریم، از دست بدهیم تا به آنچه می‌توانیم داشته باشیم، دست پیدا کنیم. لازمه یادگیری و رشد کردن، عمل کردن است و عمل هم به شجاعت نیاز دارد. شجاعت ما زمانی سنجیده می‌شود که در برابر موانع و مشکلات پیش روی، سینه سپر می‌کنیم و رو به جلو قدم برمی‌داریم. هر مانعی که سر راهمان قرار می‌گیرد، به ما درسی می‌آموزد و ما را از توانمندی‌ها و ضعف‌های خود آگاه می‌سازد. به عبارتی، قدم اول برای استفاده درست از استعداد این است که تصمیم بگیریم شجاعت داشته باشیم. اغلب ما می‌خواهیم به سرعت رشد کنیم اما حقیقت این است که رشد واقعی به کندی حاصل می‌شود و به ریسک‌پذیری در قبال تجربه‌های جدید نیاز است. زندگی شما به نسبت شجاعتی که به نمایش می‌گذارید گسترش می‌یابد یا افت می‌کند. افرادی که دست به مخاطره می‌زنند، محدودیت‌های خود را بررسی می‌کنند، با کمبودها و ضعف‌های خود روبه رو می‌شوند و گاه شکست را تجربه می‌کنند و شجاعت از نو به پاخاستن را دارند، بیش از دیگران که راه امن را در پیش می‌گیرند، موفق می‌شوند. برای آنکه شجاع باشید، حتماً نباید فوق‌العاده و با عظمت باشید. فقط کافی است بخواهید به حداکثر توانمندی‌های خود دست پیدا کنید. جان وین درباره شجاعت می‌گوید: «شجاعت یعنی تا حد مرگ ترسیدن و با این حال، روی پای خود ایستادن.»

شجاعت

آموزش پذیری

اگر آدم بسیار با استعدادی باشید، ممکن است با آموزش پذیری مشکل داشته باشید؛ چون آدم‌های با استعداد اغلب فکر می‌کنند که همه چیز را می‌دانند و این باور سبب می‌شود نتوانند پیوسته استعداد خود را پرورش دهند. آموزش‌پذیری با طرز فکر افراد درباره گوش دادن و آموختن در ارتباط است. در واقع، آموزش‌پذیری به معنای تمایل به یاد گرفتن و از نو آموختن است. انسان‌های آموزش‌پذیر به طور کامل درگیر زندگی هستند و از چیزهای مختلف به هیجان می‌آیند. به اکتشاف، بحث و گفت‌وگو و رشد کردن علاقه‌مندند و همیشه ذهنشان به روی افکار جدید گشوده است. آنها همیشه آمادگی آن را دارند که اگر کسی حرف جالبی برای گفتن داشته باشد، آن را بشنوند و بپذیرند. یکی از نکات مهم زندگی این است که چیزهایی که از شما فردی موفق می‌سازند، به ندرت می‌توانند شما را موفق نگه دارند. باید ذهن به روی نظرهای جدید گشوده باشد تا بتوان مدام مهارت‌های تازه آموخت و اطلاعات خود را مورد سنجش قرار داد. در طرف دیگر، بزرگ‌ترین دشمن یادگیری، دانستن است و به اعتقاد دانشمندان هدف همه یادگیری‌ها عمل کردن است، نه دانش. متأسفانه در بسیاری از موارد دیده می‌شود که افراد فقط در پی کسب و جمع‌آوری دانش هستند. آنها سالیان درازی فقط به این کار مشغول می‌شوند و هر جا می‌روند دفترچه‌ای به همراه دارند که نکات زیادی را در آن یادداشت می‌کنند و بعد، آنها را به فراموشی می‌سپارند. در واقع، دانش آنها هیچ‌گونه تأثیر عملی بر رفتارشان ندارد و از این جمع‌آوری اطلاعات در عمل نتیجه‌ای دیده نمی‌شود. اگر هر فرد در هر موقعیتی، از فرصت‌های مناسب برای یادگیری استفاده کند، به شخصی با استعداد تبدیل می‌شود و استعدادش از این حد فراتر می‌رود و حتی می‌تواند برای خود لحظات آموزش‌پذیری را برنامه‌ریزی کند.

استعداد شما هر اندازه باشد، می‌توانید آن را با انتخاب‌های درست بهبود بخشید

زندگی افراد به انتخاب‌هایشان بستگی دارد

تمرکز

تمرکز می‌تواند قدرت فوق‌العاده‌ای ایجاد کند. بدون تمرکز کار زیادی از ما ساخته نیست اما وقتی تمرکز در کار باشد، استعدادها و توانمندی‌های ما به نتیجه می‌رسند. تمرکز خود به خود به سراغ ما نمی‌آید و به تلاش فراوان نیاز دارد. با این حال، هر کس بخواهد از استعدادش بیشترین بهره‌برداری را کند، به آن نیاز دارد. استعداد همراه با تمرکز ما را هدایت می‌کند و به هدفمان نزدیک می‌سازد. به اعتقاد بسیاری از کارشناسان امور موفقیت، تمرکز بر استعداد و مستقیم به هدف نگاه کردن موفقیت افراد را تا حد بسیاری بالا می‌برد. شاید یکی از دلایل عدم تمرکز افراد، تمرکز بیش از حد آنها بر اندیشه دیروز است. آنها در دیروز باقی مانده‌اند و این در حالی است که باید از گذشته پند بگیرند و آن را رها کنند. باید روی چیزی متمرکز شوند که بر آن تسلط دارند. به عبارت دیگر، باید روی امروز متمرکز شوند تا انرژی لازم برای استفاده کامل از استعدادشان را داشته باشند.



کاراکترهای با استعداد سینما

پرداختن به مقوله استعداد در سینما سابقه‌ای دیرین دارد. استعداد و انسان‌های بااستعداد با توانایی‌هایشان همیشه برای کارگردانان جذابیت خاصی داشته است. فیلم‌هایی مثل سکوت بره‌ها، مردی برای تمام فصول، تراژدی مکبث، ویل هایتینگ نابغه، بتهوون، هوانورد، ذهن زیبا و شبکه اجتماعی نمونه‌هایی از فیلم‌هایی هستند که شخصیت اصلی آنها از استعداد خاصی برخوردار است و در طول فیلم بیننده با جنبه‌های مختلف شخصیت این افراد و طریقه برخورد آنها با استعدادشان آشنا می‌شود. در ادامه، نگاه کوتاهی خواهیم داشت به فیلم «شبکه اجتماعی».

«شبکه اجتماعی» یک درام و یک نوع بیوگرافی است. فیلم درباره پسرکی است که استعداد عجیبی در امور کامپیوتری دارد. دیوید فینچر، کارگردان معتبر و صاحب سبک سال‌های اخیر سینمای آمریکاست که همواره به انتخاب داستان‌های تأثیرگذار و غنی با پیام‌های مدرن و امروزی مشهور بوده و این بار هم نتوانسته است از داستان به‌وجود آمدن فیس‌بوک، که یکی از همان داستان‌های بزرگ است، به راحتی بگذرد. او از خلال روایت تلاش پیروزمندانه چند جوان نابغه، به ریزه‌کاری‌های روابط انسانی در زمانه ما نقیبی می‌زند و اخلاقیات روزگار ما را به چالش می‌کشد.

صحنه نخست فیلم، گوشه‌ای از یک کافی‌شاپ دانشگاه هاروارد و اولین قرار ملاقات دوستانه دو تن از دانشجویان این دانشگاه: مارک و اریکاست. میان آنها جملاتی رد و بدل می‌شود که چندان معمول چنین قرارهایی نیست. مارک با ظاهری مصمم و مغرور، اطلاعات و دانش خود را مسلسل‌وار به رخ اریکا می‌کشد و تلاش اریکا برای برقراری ارتباطی متداول و معمول هم به جایی نمی‌رسد. مارک بی‌پروا می‌تازد و ناخواسته اریکا را از خود می‌رنجاند. او که دلیل ناراحتی اریکا را نفهمیده است، گیج و مبہوت از او معذرت می‌خواهد اما دخترک تصمیمش را گرفته و با گفتن «نمی‌خوام با تو باشم، چون تو یه عوضی هستی» کافه را ترک می‌کند. مارک که از اتفاقی که افتاده و دلیل «عوضی» خوانده شدنش سر در نیآورده است، رنجیده و عصبانی و با عجله از خیابان‌ها و ماشین‌ها

و مردم می‌گریزد به سمت اتاقش در خوابگاه دانشگاه یا، به قول اریکا، تاریک‌خانه‌اش می‌رود. در همین گریز شبانه است که اولین تصاویر از مارک، به‌عنوان فردی تک افتاده و منزوی در میان جامعه‌ای که او را نمی‌فهمد، شکل می‌گیرند.

مارک آدم مغرور و کله‌شقی است و به جای آنکه خشم و ناراحتی، سرخورده و گوشه‌گیرش کند، به فکر تلافی می‌افتد و همان شب بدون معطلی با نوشتن جملاتی ناخوشایند درباره اریکا در شبکه دانشگاه، به خیال خودش از خجالت او در می‌آید. او می‌خواهد از همه آن دخترها و پسرهای خوشحال و خوش‌گذرانی که شخصیت وی را درک نکرده‌اند، انتقام بگیرد و برای این کار با استفاده از الگوریتم مقایسه‌ای دوستش ادوارد و نفوذ به شبکه دانشگاه، سایت فیس‌مچ را شبانه طراحی و آنلاین می‌کند و از این طریق با ۲۲۰۰۰ بازدیدکننده در یک شب، دانشگاه را تسکان می‌دهد و نام خود را بر سر زبان‌ها می‌اندازد. این مقدمه‌ای می‌شود برای ایجاد امپراتوری بی‌حد و مرز فیس‌بوک که به زودی نام «مارک زوگربرگ» را به‌عنوان جوان‌ترین میلیاردر دنیا مطرح خواهد کرد. فیلم، داستان ظهور یک امپراتوری در قرن بیست‌ویکم است؛ داستان پیچیدگی‌ها و ظرایف روابط انسانی در عصر صفر و یک، داستان تلاشی خستگی‌ناپذیر برای بودن و به چشم آمدن در زمانه‌ای که ارزش‌هایش لحظه به لحظه در حال تغییرند.

کلام آخر

استعداد موهبتی خدادادی است. تا زمانی که مردم در دنیا زندگی می‌کنند، استعداد فراوانی وجود خواهد داشت و آنچه کمبود آن حس می‌شود، اشخاصی است که توانسته باشند استعداد‌های خود را کشف کنند و آن‌را به حداکثر برسانند. استعداد شما هر اندازه باشد، می‌توانید آن‌را با انتخاب‌های درست بهبود بخشید. زندگی به انتخاب‌ها بستگی دارد. هر انتخاب زندگی شما را می‌سازد و یکی از مهم‌ترین انتخاب‌های شما این است که چه کسی خواهید شد.